

هو العليم

رابطه مراتب ايمان با ميزان محبت به امير المؤمنين

عيد غدیر ۱۴۳۵ هجرى قمرى

بيانات:

آية الله حاج سيد محمد محسن حسينى طهرانى  
قدس الله سره

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الَّذِي رُوْحُهُ أَصْلُ الْجُودِ وَعَيْنُ الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ

أَبِي الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَآمِّ الْإِمْكَانِ بِقَابِلِيَّتِهِ

الرَّسُولِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ التَّهَامِيِّ الْقُرَشِيِّ

صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ؛ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ الْحَمِيدِ الْمَحْمُودِ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

### روایت پیامبر در مورد مراتب ایمان

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم:

«يا عاقل، مثلك في الناس كمثل سورة ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ في القرآن؛ فمن قرأها مرةً فكأنها قرأتُك

القرآن، و من قرأها مرتين فكأنها قرأتُك للقرآن، و من قرأها ثلاث مراتٍ فكأنها قرأتُك للقرآن جميعاً!

و كذلك أنت يا عاقل؛ من أحبك بقلبه فقد أخذ ثلث الإيمان، و من أحبك بقلبه و لسانه أخذ ثلثي

الإيمان و من أحبك بقلبه و لسانه و يديه فقد أدرك الإيمان كله.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳؛ الأملی، شیخ صدوق، ص ۳۴؛ كشف اليقين، ص ۲۹۷، با قدری اختلاف در مصادر. ترجمه: «ای ابالحسن، مثال و شباهت تو در این امت، مثال ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است؛ هر کس یک بار بخواند گویا یک ثلث قرآن را خوانده است؛ و اگر دو بار بخواند دو ثلث از قرآن را؛ و اگر سه بار بخواند گویا یک ختم قرآن کرده است! و کسی که تو را با زبانش دوست داشته باشد، ثلث ایمان را حائز شده است؛ و اگر به زبان و قلب پیروی کند، دو

صلواتی بفرستید!

در آنجا که نشسته بودم به این فکر می‌کردم که امروز راجع به چه مطلبی خدمت رفقا صحبت کنم. الحمدلله همه اهل مطالعه و اهل اطلاع و اهل بصیرت و معرفت هستند و سخن راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام هم یکی دو تا نیست و انسان در این روز نمی‌داند که راجع به چه مطلبی از مطالب آن حضرت و چه اثری از آثار آن حضرت صحبت کند. واقعاً باید گفت که صحبت کردن در امروز خیلی مشکل است، به جهت ابعاد وسیعی که شخصیت امیرالمؤمنین دارد و به جهت خصوصیات و امتیازی که امروز به خصوص دارد. با خودم گفتم که راجع به همین حدیثی که از پیامبر نقل شده است صحبت کنیم.

### خطرات علم برای علما

به مناسبت امروز که روز عمامه‌گذاری عده‌ای از برادران ایمانی و أخلاء روحانی است، تذکر یک قضیه بسیار مفید و بجا و مناسب به نظر می‌رسد. بعضی‌ها هستند که اهل فضل و درس خوانده هستند؛ ولی از این درس خواندن، جز انانیت و نفسانیت و مقابله با حق، چیز دیگری دستگیرشان نشده است! این افراد در زمان‌های سابق و در زمان ائمه هم بوده‌اند. آنهایی که در دستگاه خلفا بودند، همه که آدم‌های بی‌سوادی نبودند؛ بلکه در بین آنها افراد فاضل و عالم و مفتی هم بود، و اصلاً همین علم و فضل و همین افراد درس‌خوان و خوش‌صحت و خوش‌قلم بودند که پایه‌های ظلم را نگه داشتند! بالأخره نگهداری ظلم و پایه‌ی ظلم یک وسیله و آلت می‌خواهد، همین طوری که نمی‌شود! نگه داشتن مردم در یک جریان ظلم، زمینه و وسیله و واسطه می‌خواهد! این واسطه باید چه چیزی باشد؟ همین خطبا و صحبت‌های زیباشان و همین قلم‌زدها و تألیف‌ها و آثار زیبای مؤلفان، زمینه‌هایی برای نگهداری یک ظلم است! اینکه انسان بتواند حق را به دروغ و دروغ را به حق تغییر بدهد و برگرداند، و اینکه ظلم را به صورت عدالت و عدالت را به صورت ظلم و عدوان نشان بدهد و بنمایاند، هنر می‌خواهد!

دیده‌اید که وقتی انسان یک کتاب یا مقاله‌ای را مطالعه می‌کند، از همان خط اول و دوم و سوم مقاله پیدا است که نویسنده چه کاره است؛ آیا دارد مغلطه می‌کند و یا اینکه می‌خواهد راه حقی را طی

---

ثلث از ایمان را دارد؛ و اگر به زبان و قلب دوست داشته باشد و با دستش تو را یاری کند، ایمان او تمام ایمان خواهد بود!» (محقق)

کند! اهل فن از همان خطّ سوم و چهارم و پنجم می فهمند که این نویسنده می خواهد به دنبال چه چیزی بگردد و چه هدفی را تعقیب کند، لذا انسان همین که می بیند نویسنده یک شخص مغالطه گر است، دیگر می فهمد که تا آخر چه خبر است و مسئله مشخص می شود و پرونده اش رو می شود و مُجَسَّس باز می شود.

علی کلّ حال، همان طوری که نشر حقایق ابزار می خواهد، عالم و خطیب و فاضل می خواهد، شخص صادق و با نیت صاف و بی هوی و هوس می خواهد؛ پایداری و استمرار یک جریان ظلم و خلاف و عدوان هم وسیله می خواهد، خطیب و سخنور و نویسنده و مؤلف می خواهد. متوجه شدید؟! مطلب خیلی [مهم است!] هر دو دقیقاً مثل هم هستند و هر دو نیاز دارند؛ آن در آن طرف نیاز دارد و این در این طرف نیاز دارد!

### حکایتی در صداقت و حق پذیری آیه الله سید مهدی روحانی

به یاد دارم یک روز که مرحوم آقا - رضوان الله علیه - از مشهد به قم مشرف شده بودند، ما به اتفاق ایشان از مرحوم آیه الله حاج سید مهدی روحانی بازدید کردیم. ایشان از اقوام پدری ما بود و مرد بسیار خوب و فاضل و منصف و صادقی بود و مهم هم همین است! خیلی ها اهل فضل هستند، ولی معلوم نیست که در مطالبشان صادق باشند.

اول ایشان به دیدن مرحوم آقا - رضوان الله علیه - آمده بودند و بعد ما [برای بازدید ایشان] رفته بودیم. من در آن مجلس دیدن نبودم و مرحوم آقا برای من تعریف کردند. می گفتند: «ایشان به اینجا آمد و راجع به مسئله وحدت وجود از من سؤال کرد. گفت: "آقا سید محمدحسین، (ظاهراً با هم هم سن هم بودند و سَنَشان در یک حدود بود) این قضیه وحدت وجود چیست که راجع به آن این قدر بین افراد سر و صدا است و بعضی ها رد می کنند و بعضی ها اثبات می کنند؟ ما امروز آمده ایم که از خود شما بشنویم، چون شما هم اهل فلسفه هستید و هم اهل اصول و مسائل دیگر؛ لذا آمده ایم تا از خود شما بشنویم و می دانیم که شما دیگر حرف آخر را می زنید و به صدق شما هم اعتماد داریم!"»

### لزوم دفاع از هر مطلبی براساس حق

این نکته خیلی مهم است که انسان براساس حرفه و فن از چیزی دفاع نکند، چون این می شود بت؛ بلکه باید براساس حق دفاع کند! اگر مطلبی را که قبلاً از آن دفاع می کرده است، بعداً به خلافش برسد، باید برگردد و نباید بماند! [نباید بگوید:] «چون من چند سال پیش این مطلب را گفته ام، حالا هم روی حرفم می ایستم!» این غلط و باطل است، این کفر و شرک است! [نباید بگوید:] «چون من

قبلاً این مطلب را می‌گفته‌ام، حالا عیب است که از حرفم برگردم! «کجایش عیب است؟! این کار واجب است! [نباید بگوید:] «چون من قبلاً این نظر را داشته‌ام، اگر حالا از نظرم برگردم بد است، می‌گویند از حرفش برگشته و دیگر چه اعتباری به حرفش است؟» تمام اینها وساوس شیطان و کفر و در قبال حق ایستادن و ابراز انانیت و نفسانیت کردن است!

تا دیروز مطلب برای شما در مورد این قضیه به این کیفیت روشن بود و بیان می‌کردی؛ بسیار خوب! از امروز مسئله به این کیفیت است؛ بسیار خوب، باید روشن [بیان] کنی! [باید بگویی:] «آقا جان، از امروز من مطلب را این‌طور می‌فهمم!» [و ممکن است] هفته دیگر دوباره بگویند: «نه آقا، اصلاً نه آن قضیه صحیح بود و نه این قضیه صحیح است، بلکه مطلب چیز دیگری است!» ما در عبور و مرور زمان هستیم. توجه می‌فرمایید؟

### تأثیر احیای واقعه غدیر در زندگی امروز ما

ما در امروز که روز عید غدیر است باید این حرف‌ها را بشنویم! پیغمبر ۱۴۰۰ سال پیش امیرالمؤمنین را به خلافت نصب کرد، تمام شد و رفت! امروز چه باید کرد؟ پیغمبر در روز غدیر امیرالمؤمنین را به مردم معرفی کرد، خب این مسئله به ما چه مربوط است؟! ما در ۱۴۰۰ سال بعد آمده‌ایم و این قضیه برای ۱۴۰۰ سال پیش است. امروز باید چه کار کنیم؟ امروز که سنه ۱۴۳۵ است، عید غدیر برای ما چه مفهومی دارد؟ فقط جشن بگیریم که ۱۴۰۰ سال پیش پیغمبر امیرالمؤمنین را نصب کرد؟! خب من چه کار کنم؟ خیلی قضایا در ۱۴۰۰ سال پیش یا ۱۳۰۰ سال پیش اتفاق افتاده است؛ مثلاً حمله مغول هم هشتصد سال پیش اتفاق افتاده است، خب این مسئله به من چه مربوط است؟! یک حمله اتفاق افتاد و تمام شد، یک خونریزی یا یک زلزله در آن موقع اتفاق افتاد، یک نفر در آن موقع به دنیا آمد یا از دنیا رفت! در طول زمان هزار تا قضیه و مسئله اتفاق می‌افتد، پس اینکه ما امروز در اینجا جمع شده‌ایم یا به عبارت دیگر، اینکه ما را در امروز به اینجا آورده‌اند برای چیست؟ این عبارت، عبارت صحیح است!

امروز که ما را در اینجا قرار داده‌اند و متمکن کرده‌اند و در این محفل نشانده‌اند برای چیست؟ آیا برای این است که در ۱۴۰۰ سال پیش این قضیه اتفاق افتاد؟! خب اتفاق افتاد که افتاد! به ما چه ربطی دارد؟! ما که در ۱۴۰۰ سال پیش نیستیم. خدا باید ما را در آن موقع خلق می‌کرد. ما که الآن در این موقع خلق شده‌ایم تقصیری نداریم، چون خلقت در اختیار ما نیست! پس ما در امروز برای چه باید عید غدیر را جشن بگیریم و خوشحال و منبسط و مسرور و مبهتج باشیم؟

## عید غدیر؛ روز بیعت با امام زمان علیه السلام

امروز عید غدیر برای ما یعنی بیعت با امام زمان! این معنا، معنای عید غدیر است؛ یعنی ما باید در امروز با امام زمان خودمان بیعت مجدد کنیم که يك سال گذشت و در چنین روزی رسول خدا، امام زمان به نام حجة بن الحسن را برای ما معرفی می کند و دست او را بالا می برد و می گوید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا ابْنِي حُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ مَوْلَاهُ!» این معنا، معنای عید غدیر در امروز است. اگر عید غدیر این طور باشد، دیگر همیشه زنده است و حیات دارد و پابرجا است!

ایشان از آقا سؤال کرده بود: «آقا، شما خودتان برای ما بگویید که این مسئله وحدت وجود چیست؟» خب ایشان اهل فلسفه نبود و بنده خدا فلسفه نخوانده بود و اشکالش هم در همین بود! چرا انسان نباید اینها را بخواند؟!

علی کل حال، مرحوم آقا می گفتند که ما برای ایشان توضیح دادیم که مسئله وحدت وجود این است، آن است، این طور است، آن طور است! ایشان گفت: «قضیه این است؟!»: «بله!» گفت: «اینکه اشکال ندارد!» گفتم: «خب مگر کسی می گوید اشکال دارد؟!»: «مرحوم آقا می گفتند که ایشان باور نمی کرد و تعجب می کرد و می گفت: «واقعاً وحدت وجود این است که شما دارید می گوید، یا اینکه دارید ما را به یک کیفیتی و به یک نحوی قانع و سرگرم می کنید؟»: «آقا، این همان چیزی است که اعتقاد بنده است و بنده که اعتقاد را به شما دروغ نمی گویم! اعتقاد بنده نسبت به وحدت وجود همین چیزی است که برای شما توضیح دادم!» گفت: «خب اینکه عیب ندارد!» گفتم: «بله، ما هم می گوییم عیب ندارد!» توجه کنید! به این آدم می گویند: آدم منصف و صادق و خوش نیت و صاف!

## روش ممدوح آیه الله روحانی در اعلان تغییر عقیده

یادم می آید که بنده با ایشان در مجلسی بودم و در آن مجلس مطلبی مطرح شد. ایشان خیلی صاف و راحت گفتند: «بله، تا به حال این مطلب اعتقاد من بود، ولی الآن به خلافت رسیدم و از حرفم برگشتم؛ لذا شما هر کسی را که دیدید به او بگویید که من از حرفم برگشته ام!» خیلی عجیب بود! با خودش نگفت: «اگر از نظرم برگردم مردم می گویند: «آقای فلان از حرفش برگشته است!» و این مسئله باعث اُفت شخصیت من است.» نه آقا جان، عالم دینی به این شخص می گویند! آدم صاف، آدمی است که وقتی نظرش عوض می شود، از نظرش برگردد و بگوید: «آقا، من از نظرم برگشتم و الآن نظرم این

است!»

ما که پیغمبر و امام نیستیم؛ ما بشر هستیم و خدا ما را خاطی قرار داده است! ما خطا می‌کنیم و بعد رفع خطا می‌کنیم؛ پس باید بگوییم و اگر نگوییم کار حرام انجام داده‌ایم!

هدف این است که شمه‌ای از خصوصیات ایشان را نقل کنیم، چون بالأخره مفید است و این صفات بزرگان باید نقل بشود؛ چرا که در نقلش مطالب زیادی است که انسان باید استفاده کند و بداند که همه یک‌طور نیستند! اگر ما خلاف‌های زیادی می‌بینیم، ولی در عین حال افرادی هم هستند که آنها در راه حرکت می‌کنند و مواظب هستند و نسبت به مطالب دقت دارند و می‌خواهند از این عمرشان آن استفاده کافی و وافی را ببرند.

### تفسیر علامه طهرانی بر روایت مراتب ایمان

من با مرحوم آقا نزد ایشان نشسته بودیم که ایشان فرمودند: «آقا، من روایتی دیده‌ام که می‌خواهم شما آن را برای ما توضیح بدهید!» مرحوم آقا فرمودند: «چه روایتی؟» ایشان همین روایت را مطرح کردند که پیغمبر فرموده‌اند:

«ياعلى، مثلك في الناس كمثل سورة قل هو الله أحد...؛ «ای علی، مثل تو در میان مردم مانند مثل سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) است: کسی که يك بار آن را بخواند مانند این است که ثلث قرآن را خوانده است؛ و کسی که دو بار بخواند مانند این است که دوثلث قرآن را خوانده است؛ و کسی که سه بار بخواند مانند این است که کل قرآن را خوانده است! هم‌چنین مثل تو هم همین است: کسی که تو را فقط به قلب و در دلش دوست داشته باشد ولی به زبان نیاورد (یعنی ملاحظه بکند و مسائل و جهات و مصالح را در نظر بگیرد! بالأخره کسانی هستند که مطلبی را قبول دارند ولی نمی‌گویند و به زبان نمی‌آورند) این شخص به ثلث ایمان رسیده است؛ و کسی که تو را به قلب و لسانش دوست داشته باشد (یعنی فضائل تو را به زبان بیاورد و نقل کند و در موارد مختلف از تو دفاع کند و با زبانش به حمایت از تو برخیزد) مانند کسی است که به دوثلث از ایمان دسترسی پیدا کرده است؛ و کسی که تو را با قلب و زبان و ید (یعنی در مقام عمل) دوست داشته باشد، به هم‌ة ایمان رسیده است.»

هم‌چنین در یک روایت دیگر در توصیه‌هایی که پیغمبر اکرم به دخترشان فاطمه زهرا

می‌کنند،<sup>۱</sup> جزء دستورات و اذکار قبل از خواب در شب، قرائت سه بار سوره **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** است که در آنجا می‌فرمایند: «مانند این است که یک ختم قرآن کرده‌ای!»<sup>۲</sup> امثال این روایت، روایات دیگری هم هست.<sup>۳</sup>

این روایت، روایت بسیار عجیبی است و مرحوم آقا در آن روز راجع به آن توضیحاتی دادند و مطالبی را فرمودند که مجمل آن مطالب را در طول صحبت خدمت رفقا عرض خواهم کرد. ایشان سند این روایت را هم برای مرحوم آقای سید مهدی روحانی بیان کردند و هم‌چنین فرمودند که این روایت در فلان کتاب هست و روایت صحیحی است و ظاهراً حتی بعضی از اهل تسنن هم این روایت را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.<sup>۴</sup>

مجمل فرمایشات مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در آن مجلس این بود که ایمان و باور انسان مراتبی دارد و افراد در افق‌های متفاوتی قرار دارند و میزان باور و آمادگی افراد برای پایداری در قبال حق و وصول به رضوان الهی دارای مراتب مختلفی است و دو نفر یک‌طور و یک‌قسم نیستند، بلکه هر کسی در یک مرتبه خاصی از ایمان قرار دارد.

بعضی‌ها امیرالمؤمنین را فقط به این عنوان قبول دارند که این شخص فردی است که خلیفه و جانشین پیامبر است. خب [این به خاطر این است که واقعه غدیر را] دیده است. خیلی افراد دیگر هم قبول داشتند.

شما الآن خودتان را در زمان غدیر تصور کنید و ببینید در آن زمان چه افرادی بودند. بالآخره در زمان غدیر افرادی بودند که با چشم خودشان دیدند که پیغمبر دست امیرالمؤمنین را گرفت [و بالا برد؛ ولی] الآن ما فقط به واسطه نقل کتاب به این مطلب باور داریم. خودمان در آن زمان نبوده‌ایم و ندیده‌ایم، بلکه همین‌طور سینه به سینه از پدران و از بزرگان و آنها همین‌طور از آباء و اجداد خودشان برای ما نقل کرده‌اند تا اینکه این مسئله به دست ما رسیده است و به عنوان یکی از مسلمات تاریخ ثبت شده است و هم‌چنین این قضیه را در کتاب‌هایی که مربوط به هشتصد سال یا هزار سال پیش است و اشعاری که در همان موقع سروده شده است می‌بینیم. الآن اشعار حسان بن ثابت انصاری در روز غدیر

---

<sup>۱</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۵.

<sup>۲</sup> خلاصة الأذکار، ص ۱۹۵.

<sup>۳</sup> کمال الدین، ج ۲، ص ۵۴۲.

<sup>۴</sup> ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۷۶، به نقل از المناقب خوارزمی.



موجود است.

وقتی که جریان معرفی امیرالمؤمنین انجام گرفت، حسّان بلند شد و گفت: «من شعری بخوانم؟» حضرت فرمودند: «بخوان، اشعار خودت را اداء کن!» و حسّان آن قصیده خلی جالبش را انشاد کرد!<sup>۱</sup>

### امداد و تأیید روح القدس، صرفاً برای شیعیان و پیروان اهل بیت

اما نکته جالب در اینجا این بود که پیغمبر فرمودند: «تا مادامی که با ما اهل بیت هستی، روح القدس تو را حمایت خواهد کرد!» و این خلی قضیه عجیبی است و از آن مطالب کلیدی است که ما باید مواظب این قضیه باشیم و متوجه باشیم! لذا مدتی طول نکشید که حسّان به دستگاه خلافت خلفا راه پیدا کرد و از آنها حمایت کرد، یعنی دو ماه قبل در جریان غدیر برای نصب امیرالمؤمنین به ولایت و خلافت الهی شعر گفت، ولی بعداً برای ابوبکر و دیگران شعر می گوید!<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۷، ص ۱۸۲:

\*\* بِخُمٍّْ وَأَسْمِعِ

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ

بِالرَّسُولِ مُنَادِيًّا

\*\* فَقَالُوا

يَقُولُ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيِّكُمْ

لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا

\*\* وَ لَمْ تَلَقَ مِنَّا

إِلَّهَكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ نَبِيُّنَا

فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيَا

\*\* رَضِيْتُكَ مِنْ

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَأِنَّنِي

بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًّا

\*\* فَكُونُوا لَهُ

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَوَلِيِّهُ

أَتْبَاعٌ صِدْقٌ مَوَالِيًّا

\*\* وَ كُنْ لِلَّذِي

هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَوَلِيِّهُ

عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًّا

<sup>۲</sup> «در روز غدیر خم، پیامبر این مردم و این امت، این قوم را ندا می کند؛ و چقدر ندای این پیامبر که منادی حق است برای امت، شنوا کننده و فهماننده است.

پیغمبر می‌فرماید: «تا مادامی که با ما اهل بیت هستی، روح القدس تو را حمایت می‌کند و به تو کمک می‌کند و در تحت کفالت او هستی!»<sup>۱</sup> یعنی این طور نیست که چون در اینجا آمدی و شعر گفتی و حال روحانیتی به تو دست داد، این مسئله برای تو تا آخر کار به عنوان یک تضمین باشد!

### عدم پایداری در مسیر حق، به واسطه نقصان ایمان

لذا می‌توانیم بگوییم که حسّان از جمله افرادی بود که جزء دسته اول این روایت به حساب می‌آید؛ یعنی امیرالمؤمنین را فقط به قلب دوست داشت، اما به زبان دوست نداشت و به همین جهت به سمت دستگاه ابوبکر رفت، چون نمی‌توانست بایستد و این مشکل را رد کند و از عهده این امتحان برآید و در قبال این فضا و این جوّ و این جریانی که ایجاد شده بود مقاومت کند و بگوید: «پیغمبر دو ماه قبل، این علی را به عنوان جانشین خود منصوب کرد، الآن کجا دارید می‌روید و چه کسی را انتخاب می‌کنید و به چه کسی رأی می‌دهید؟! شما در مقابل کلام صریح رسول خدا ایستاده‌اید!»  
حسّان نتوانست بایستد، چون ایمانش در حدّ ثلث بود و **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** را فقط یک بار خوانده بود؛ نه بیشتر! یعنی فقط این را قبول داشت که پیغمبر در روز غدیر امیرالمؤمنین را منصوب کرد! بله، شعر هم گفت و آن قصیده و اشعارش هم اشعار بسیار عالی و آبداری است، ولی در همین حدّ بود و دیگر بیش از این مقدار قدم جلو نگذاشت و مایه نگذاشت و سختی را تحمل نکرد!

### سختی‌های پذیرش حق و التزام به آن

بالآخره گفتن «یا علی» سختی دارد و پشتش امتحان دارد و این امتحان هم برای همه ما هست و این طور نیست که فقط برای آنها باشد! کسی که «یا علی» می‌گوید، [باید بداند که] علی آدمی است

---

پس پیامبر گفت: ای مردم، مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آن امت بدون آنکه تجاهلی کرده و چشم بر هم نهاده باشند، گفتند:

خدای تو مولای ما است و تو پیامبر ما هستی و درباره ولایت از میان ما هیچ مخالفی را نخواهی یافت!  
در این حال پیامبر به علی گفت: بر پا خیز ای علی، زیرا که من می‌پسندم که تو بعد از من امام و هادی باشی!  
پس هر کس که من مولای او هستم، این علی ولیّ او است؛ و بنابراین ای مردم، شما پیروان صدیق و از موالیان راستین او بوده باشید!

در آنجا پیامبر دعا کرد که بار پروردگارا، تو ولایت آن که را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن باش با آن که با علی دشمن است!

الجمال، شیخ مفید، ص ۲۲۱؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۶۹.

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۷.

که در قبال ابوبکر می ایستد! تو چه کار می کنی؟ این طور نیست که [انسان] فقط یک «یا علی» بگوید و بعد برود در منزل بنشیند و بگوید هر چه می خواهد بشود؛ [بلکه باید بداند که] علی در قبال ابوبکر می ایستد، علی در قبال عمر می ایستد، علی در قبال عثمان می ایستد، علی در قبال معاویه می ایستد! حالا تو کجا می ایستی؟! روز عید غدیر آمد و تمام شد! فقط همین؟!!

مگر آن کسی که گفت: «بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا عَلِيُّ، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!» همین دومی نبود؟!<sup>۱</sup> آن کسی که این حرف ها را زد و با علی بیعت کرد، همان کسی بود که دختر پیغمبر را جلوی چشم شوهرش تکه تکه کرد!

عزیز من، با «أصباحت مولای» و «بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا عَلِيُّ» که کار درست نمی شود و مسئله حل نمی شود! بنده هم می توانم مثل نوار که می چرخد خیلی چیزها بگویم، تازه بهتر هم صحبت می کنم و اظهار ارادت بیشتری هم می کنم: «یا علی، این منصب مبارکت باد، خدا تو را مولای همه قرار داد، مولای مؤمن و مؤمنه قرار داد!» خب قرار داد که داد! تو کجایی؟ تو چرا دروغ و خلاف می گویی و چرا دودوزه بازی و تقلب می کنی؟! بله، خدا علی را مولای بر هر چه مؤمن و مؤمنه است قرار داد؛ ولی به من و تو چه مربوط است؟ من در این وسط، کجای مسئله هستم؟ آیا شما بهتر از این مورد مثالی سراغ دارید که کسی بیاید این حرف ها را راجع به امیرالمؤمنین بزند، ولی دوماه بعد زن همین علی را جلوی چشمش [مضروب و] تکه تکه کند و بچه اش را هم سقط کند؟!!

### تأثیر مقدار اعتقاد به حق در عمل انسان

حالا تکلیف ما چیست؟ شما خیال می کنید آن کسانی که در روز عید غدیر بودند، گلبول و پلاسما و رنگ خونشان از ما کمتر بود و خون ما بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال، از خون آنها قرمزتر است؟! نه آقا جان، چه بسا ادعای آنها در ارتباط با امیرالمؤمنین بیشتر از ما هم بوده است! شاید واقعاً در آن روز حالی برایشان دست داده است، چون بالأخره پیغمبر دارد امیرالمؤمنین را نصب می کند و پیغمبر دیگر حرف آخر را می زند! [همان طور که عرض شد:] آن حسّان که بعداً به نزد ابوبکر رفت و در دستگاه آنها قرار گرفت، در روز عید غدیر برای امیرالمؤمنین شعر گفت! خب اینها همه حقایق تاریخ است؛ ولی بعداً می بینیم که آن مطالب تمام شد! یک امتحان پیش آمد، چند تا باقی ماندند؟ فقط سلمان و

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۷؛ إعلام الوری، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴، با قدری اختلاف در مصادر.

ابوذر و مقداد و عمار و چند نفر دیگر ماندند<sup>۱</sup> و بقیه همه رفتند در مسجد مدینه و صف در صف نماز جماعت خواندند! دیروز پیغمبر نماز می خواند و این صفها بسته می شد، امروز می بینیم که یکی دیگر به جای پیغمبر ایستاده است و همین صفها بسته شده است و همین افراد پشت سرش ایستاده اند؛ همین زید و همین عمرو و همین کذا بودند و هیچ تغییری نکردند! از کره ماه که مقتدا و مأموم نیاوردند! افراد را از این طرف و آن طرف و از بلاد دیگر با شتر و الاغ جمع نکردند و نیاوردند تا تظاهرات کنند و پشت سر بایستند و نماز بخوانند، بلکه خود همین افراد بودند؛ خود همین افرادی که در مدینه بودند و تا دیروز پشت سر پیغمبر می ایستادند، همینها آمدند و پشت سر این فرد ایستادند!

تا دیروز پشت سر پیغمبر می ایستادیم، از امروز پشت سر یکی دیگر می ایستیم! چرا؟ چون حدّ و میزان و باور ما همین قدر است و بیش از این نیست! معنایش این است که بین پیغمبر و ابی بکر فرقی نمی گذاریم و همان طور که وقتی پیغمبر مطلبی می گفت حرفش را گوش می دادیم، امروز هم که ابی بکر دارد حرف می زند، همان طور حرفش را گوش می دهیم! معنایش این است که همان طور که دیروز پیغمبر می آمد و «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ» می گفت و بلال به بالای مأذنه می رفت و اذان می گفت و پشت سر پیغمبر می ایستادیم، همین طور امروز به جای بلال یکی دیگر به بالای مأذنه می رود و اذان می گوید و یکی دیگر به جای پیغمبر می ایستد و ما هم پشت سرش می ایستیم! این یعنی پیغمبر و ابی بکر يك اندازه هستند!

اگر علی را جلو می گذاشتی و پشت سرش می ایستادی، آن وقت مطلب یک چیز دیگری بود و مسئله فرق می کرد! پس یک خرده به خودمان بیاییم و متوجه بشویم؛ چرا که این مسئله خیلی مسئله دقیق است! آن کسی که می گوید: «چه این شخص باشد و چه آن شخص!» در واقع دارد خودش را معرفی می کند! کسی که می گوید: «چه آقای فلان باشد و چه آقای فلان، هر دو یکی هستند!» در واقع دارد باور خودش را بازگو می کند!

مادح خورشید، مدّاح خود است \*\*\* که دو چشم روشن و نامرئد است<sup>۲</sup>  
کسی که دارد خورشید را مدح می کند، می خواهد بگوید که «من دارم خورشید را می بینم و نابینا نیستم!» پس در واقع دارد [خودش را مدح می کند، چون] خورشید که سر جایش هست، پس اینکه دارد از خورشید تعریف می کند و آن را مدح می کند و اندازه اش را می گوید و نور و گرما و

<sup>۱</sup> الاختصاص، ص ۶؛ قرب الإسناد، ص ۷۹.

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر پنجم، ص ۷۲۸.

حرارتش را توضیح می‌دهد، معنایش این است که من این را حس کرده‌ام و دیده‌ام و آفتابش را با وجودم درک کرده‌ام و الآن دارم این مسئله را برای شما بیان می‌کنم!

### عدم اذعان به حق به خاطر مصالح، موجب انحراف از مسیر

پس کسی که امیرالمؤمنین را فقط به قلب دوست داشته باشد اما به زبان نیاورد، مثل همان افرادی است که در روز عید غدیر با امیرالمؤمنین بیعت کردند ولی بعداً به دنبال ابوبکر رفتند؛ پس این قسمت از روایت برای آنها است و همین‌طور برای افرادی است که الآن هستند! [آنهايي که می‌گویند: «می‌دانیم امیرالمؤمنین حق است، ولی هر چیزی را که نمی‌شود گفت و بالأخره یک مصلحت‌هایی هم داریم؛ فامیل داریم، قوم و خویش داریم، همسایه داریم، حساب و کتاب داریم، نمی‌شود دیگر! می‌دانیم که این مطلب حق است، ولی بالأخره دلیل ندارد که انسان هر حقی را بگوید و هر مطلبی را به زبان بیاورد! [چون اگر به زبان بیاورد،] همه چیز از بین می‌رود و دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود! پس تقیه را برای کجا گذاشته‌اند؟!» افرادی هستند که یک‌سوم از ایمان را دارند، چون فقط حق را می‌دانند و می‌بینند و اعتقاد دارند!

### محبت قلبی، بازکننده راه انسان

خب در اینجا مسئله محبت مطرح است؛ چون ممکن است که انسان به یک شخص اعتقاد داشته باشد ولی محبت نداشته باشد، درحالی که آن چیزی که راه را تا یک مقدار برای انسان باز می‌کند محبت است؛ لذا پیغمبر نمی‌فرماید: «یا علی، کسی که تو را به قلبش بشناسد!» بلکه می‌فرماید: «کسی که تو را به قلبش دوست داشته باشد!» و این یک مسئله مهمی است؛ چون کفار هم پیغمبر را می‌شناختند: **(يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ)**<sup>۱</sup> «مثل بچه‌هایشان تو را می‌شناسند!» آیا ممکن است که یک پدر بچه‌اش را نشناسد؟! آیا ممکن است که یک مادر بچه‌اش را نشناسد؟! آیا امکان دارد؟! یعنی خدا بهتر از این مثال دیگر نمی‌توانست مثالی بزند؛ چون در مرحله شناسایی، بالاترین مرتبه بین پدر و مادر با فرزند است؛ چون یک فرزند از پدر و مادر متولد می‌شود.

ولی اینهایی که پیغمبر را این‌طور می‌شناختند، او را دوست نداشتند! اما در عین حال پیغمبر در اینجا می‌خواهد راهی را برای افراد باز کند؛ می‌گوید: «اگر شما امیرالمؤمنین را در دلتان قبول دارید و به این قبول داشتن و پذیرش، تعلق و محبت هم را دارید، ولی عرضه و جرئت و توان بیانش را

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶؛ سوره انعام (۶) آیه ۲۰.

ندارید و مصالح را در نظر می‌گیرید، باز برای شما راه باز است و این طور نیست که مثل آن کفار - که  
(يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) - راه بسته باشد!»

لذا افرادی که در زمان غدیر در آن جریان با پیغمبر بودند، آنها هم یکی یکی برگشتند و این طور نبود که تا آخر کار فقط همین سه چهار نفر باشند، بلکه مثلاً هفته‌ای یکی دو نفر تقریباً می‌آمدند و توبه می‌کردند و می‌گفتند: «یا علی، ببخشید! شیطان ما را گول زد که تو را حمایت نکردیم!» اما زمانی برگشتند که دیگر وقت گذشته بود و مسئله تمام شده بود! علی کلّ حال، بعد از حدود سی چهل روز تقریباً حدود چهل پنجاه نفر از افراد بر حسب مراتب استقامت و میزان درک و توفیقی که خدا به آنها داده بود، به دنبال امیرالمؤمنین آمدند و از آن مرام دست برداشتند و توبه کردند؛ البته نه مثل آن چند نفری که از ابتدا بودند، ولی بالأخره اینها هم برگشتند.

### شرحی بر محبت قلبی و لسانی

بعد حضرت می‌فرمایند:

«یا علی، کسی که تو را به قلب و لسانش دوست داشته باشد [به دو ثلث ایمان رسیده است!]

«تو را در قلبش دوست دارد» یعنی می‌داند که تو کیستی و تو حق هستی و همه چیز تو هستی

و تو اسوه و پیشوا و امام و قابل اقتدا هستی! همه اینها را می‌داند!

«تو را با زبانش دوست دارد» یعنی این مقداری را که می‌داند بیان می‌کند، این طرف می‌گوید،

آن طرف می‌گوید و از تو و موقعیت تو دفاع می‌کند! اگر خطیب است، حرف می‌زند و اگر نویسنده است، این مطالب را با قلمش بیان می‌کند و این طور نیست که دیگر قلمش را در جای دیگر ببرد و به مطالب دیگری پردازد و دیگر در این وادی صحبت نکند؛ بلکه در جایی که لازم است، مسئله را بیان می‌کند.

اما دیگر بیش از این مقدار جلو نمی‌آید! مثلاً اگر قضیه‌ای مثل انفاق برایش پیش بیاید و به او

بگویند: «تو که علی را دوست داری باید این مقدار از مالت را انفاق کنی!» می‌گوید: «نه، فقط به زبان

کافی است و إن شاء الله مورد شفاعتشان قرار می‌گیریم، حالا آن انفاق باشد برای بعد!» یا اینکه مثلاً

مسئله‌ای برایش پیش می‌آید که باید کار مهمی را انجام بدهد، می‌گوید: «حالا امروز یک خرده کار

داریم، این مسائل بماند برای بعد!» این محبت فقط به زبان است. یا اینکه جریانی مثل جریان کربلا یا

جریان صفین یا جریان اُحد پیش می‌آید که مسئله جنگ است و پای خون در میان است و فقط مسئله

زبانی و اعتقاد و محبت قلبی کافی نیست؛ بلکه می‌گویند: «فلان حرب در پیش است، بفرما جلو! حالا

وقت انفاق به اموال و انفس و أعراض است!»

آیا در شب عاشورا وقتی که پسر پیغمبر اذن برای خروج داد و فرمود: «هذا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا!»<sup>۱</sup> ما هم از این سیاهی شب استفاده می‌کنیم و آهسته پرده خیمه را کنار می‌زنیم و می‌رویم؟ آیا می‌گوییم: «بالآخره خود حضرت بیعت را از ما برداشت و خودش گفت: "اگر می‌خواهید بروید!" پس برویم و به زن و بچه و داماد و عروسمان برسیم، برویم به عقب افتادگی و طلبکاری‌هایمان برسیم!» بدهکاری نه، فقط طلبکاری! اگر بدهکار باشد می‌گوید: «خدایا، همین فردا شهید شویم، امام حسین همه را تسویه می‌کند و از دست طلبکارها راحت می‌شویم!» اما اگر [انسان] طلبکار باشد می‌گوید: «یا ابن رسول الله، اجازه بفرمایید بروم این طلبها را وصول کنم، آن موقع یک استخاره کنم و ببینم که برگشتن به اینجا چه می‌آید؛ خیلی خوب می‌آید یا خوب می‌آید و یا میانه می‌آید!» توجه می‌کنید؟!

قسم سوم «بیده» است؛ یعنی عملاً و در مقام عمل چقدر جلو می‌آید و چقدر پای قضیه می‌ایستد؟ آیا حاضر است زندانی هم بکشد؟! آیا حاضر است یک تازیانه هم بخورد؟! آیا حاضر است؟!

**مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه: چه اشکال دارد که انسان در راه اسلام یک سیلی**

**هم بخورد!**

در زمان شاه و ظاهراً در اواخر حکومت پهلوی یک مدرسه دخترانه‌ای بود که اسلامی بود. یادم است یک وقت از طرف وزارت همان موقع یک مرد به آن مدرسه آمده بود و مثلاً می‌خواستند مسئله حجاب را به صورت دیگری قرار بدهند و اصلاً می‌خواستند که مسئله حجاب را کنار بگذارند! مسئول آن مدرسه که آدم بسیار متدین و خوب و با عرق دینی بود - نمی‌دانم ایشان در قید حیات است یا نه؛ اگر در قید حیات است، خدا ایشان را حفظ کند و اگر به رحمت خدا رفته است که خداوند مورد رحمتش قرار بدهد! - یک مرتبه جلو آمد و آن شخصی که از طرف وزارت آمده بود یک سیلی به گوش این شخص زد که برو کنار و ایشان هم مقابله کرد و علی‌کلّ حال آنچه می‌خواستند انجام نشد، یعنی

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

ترجمه: «اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگیری و متفرق شوید!» (محقق)

یک دفعه مسئله به یک نحو دیگری شد و آنها به مقصودشان نرسیدند.

بعد یک روز که در منزل نشسته بودیم، صحبت این قضیه شد. شخصی اظهار تأسف کرد و گفت: «به این بنده خدا یک سیلی هم زدند!» مرحوم آقا - رضوان الله علیه - گفتند: «خب اگر در راه اسلام است چه اشکال دارد که انسان یک سیلی هم در راه اسلام بخورد؟!» توجه می کنید؟! باید پای قضیه ایستاد، نه اینکه بگوییم: «ما تا حدی که سیلی نخوریم در اینجا هستیم و خیلی خوب است، اما اگر سیلی بخوریم دیگر نیستیم! می گوییم: "آقا ببخشید، خیلی عذر می خواهیم، اشتباه شده است!"» و بعد هم یک رضایت نامه و فی أمان الله! التفات می کنید؟ این طور که نمی شود!

کسی که به دنبال امیرالمؤمنین می آید باید بداند که امیرالمؤمنین سیلی خورد، زنش را جلوی [مضروب و] تکه تکه کردند و بچه اش را سقط کردند! به گردنش ریسمان انداختند و گریانش را گرفتند و تا مسجد کشاندند؛<sup>۱</sup> تا جایی که معاویه در نامه ای که به امیرالمؤمنین می نویسد و می خواهد او را تنقید و تذلیل و استهزاء و مسخره کند می گوید: «كَالْجَمَلِ الْمَخْشُوشِ»<sup>۲</sup> و حضرت در جوابش می فرماید: «می خواستی من را تعیب کنی، ولی ندانستی که داری افتخاری برای من ثبت می کنی و داری از من تعریف می کنی!» من تا جایی در قبال باطل ایستادم که مرا با این کیفیت به مسجد بردند، اما تو ای معاویه، چه کار کردی؟! تو فقط خوردی و خوابیدی و بعد هم منتظر شدی که بلایی بر سر عثمان بیاورند تا بیایی و ادعای احقاق خون عثمان را بکنی! تو چه کار کردی؟! بسیار خوب، من را این طور کردند، این پرونده و کار من است؛ تو چه کار کردی؟! مردم غیر از خوردن و شکم بارگی، چه حمایت و مطلبی از تو در راه اسلام سراغ دارند؟!<sup>۳</sup>

بنابراین معنای این حدیث این است؛ لذا ما باید خودمان را ملاحظه کنیم و بسنجیم! امروز روز عید غدیر است، روز بیعت با ولایت است، روزی است که انسان باید خودش را به ۱۴۰۰ سال پیش ببرد و احساس کند که در یک هم چنین فضایی قرار گرفته است.

---

<sup>۱</sup> کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۶ و ۵۹۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۸.

<sup>۲</sup> وقعة صفین، ص ۸۷؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۶۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۴. با قدری اختلاف در مصادر.

<sup>۳</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۸۷.



## جاری بودن واقعه غدیر در همه زمان‌ها

ظاهراً سال گذشته بود که توفیق پیدا کردیم روز عید غدیر در نجف بودیم. عجیب بود! جمعیت خیلی زیاد بود و از همه جا آمده بودند. آن قدر جمعیت بود که دیگر از دویست متری یا سیصد متری حرم اصلاً نمی‌شد جلو رفت. عجیب بود! من وقتی دیدم که دیگر برای حالم مناسب نیست بیرون آمدم، لذا یک ربع ایستادم و در صحن مطهر آن زیارت‌نامه معروف روز غدیر را که بسیار مستحب است<sup>۱</sup> خواندم؛ و همه امروز آن زیارت امیرالمؤمنین در روز غدیر را بخوانند، زیارت مفصل و خیلی عجیبی است! تمام پرونده و وضعیّت و حال و ارتباط آدم را رو می‌کند! تمام جریانات گذشته که در زمان امیرالمؤمنین و بعدش اتفاق افتاد و آن کارها و ظلم‌هایی را که کردند در این زیارت‌نامه هست. یک زیارت‌نامه عجیبی است!<sup>۲</sup>

وقتی که من در آنجا ایستاده بودم، جداً یک مرتبه رفتم در جریان غدیر و دیدم که من الآن در غدیر هستم و پیغمبر ایستاده است و دارد امیرالمؤمنین را نصب می‌کند؛ یعنی دیدم که من در همان جا هستم و اصلاً در همان جا بودم! با خودم گفتم که من در کجای قضیه و مسئله هستم و تا چقدر این کلام پیغمبر را باور کرده‌ام؟ الآن که پیغمبر دست امیرالمؤمنین را گرفته است، من چقدر باور دارم؟ آیا فقط با قلب و یا با زبانم کافی است، یا اینکه باید پای عمل هم بایستم؟ یعنی واقعاً همان صحنه و همان افراد و همان به‌به‌ها و چه‌چه‌ها و همان تعریف‌ها و تشویق‌ها مثل فیلم در جلوی چشم من آمد و همین‌طور یک‌به‌یک رد شد! اینکه این شخص چه گفت و آن شخص چه گفت و در آن موقعی که پیغمبر این مطالب را می‌فرمود، آن افراد در چه وضعیتی بودند و چقدر کلام پیغمبر را باور داشتند و چقدر به عمق [حقیقت] پیغمبر و به عمق آن مطالب و به عمق آن حال و هوا فرو رفته بودند و چقدر این قضیه را باور داشتند! آیا فقط به قیافه پیغمبر نگاه کردند و خوشحال بودند، [یا اینکه به عمق مطلب هم فرو رفته بودند؟]

## سنت دائمی امتحان الهی

خب از کجا معلوم شد؟ بسم الله، دو ماه بعد! خدا این را دو ماه بعد صاف در کاسه این مردم گذاشت و امتحان پیش آمد! خیال نکنید امتحان نیست: ﴿أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ

<sup>۱</sup> تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۴؛ مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۳۷.

<sup>۲</sup> مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۳۹.

مردم خیال می‌کنند که یک روز غدیر آمد و یک حرفی زده شد و دیگر تمام شد؟! نه خیر، دو ماه بعد پیغمبر از دنیا می‌رود و یک نفر دیگر به جای پیغمبر می‌آید و شرایط عوض می‌شود و مسائل تغییر پیدا می‌کند. فقط دو ماه بعد! خب بسم الله، حالا ببینیم چه خبر است!

آن صحبت‌ها و آن حرف‌ها و آن مطالب و مسائل و جریان اولیا و عرفا و بزرگان که همیشه نمی‌ماند، مجالس شب‌های سه‌شنبه مرحوم آقا که همیشه نمی‌ماند، صحبت‌هایشان در عصر جمعه و در شب‌های ماه مبارک رمضان که همیشه نیست؛ بلکه یک دورانی دارد! «به‌به، عجب آقای، چه نورانی‌تی دارد، چه صحبت‌ها و مطالبی دارد، بیاییم این صحبت‌ها را ضبط کنیم که بماند!» بنده خدا، بیا این صحبت‌ها را در قلبت ضبط کن، این ضبط که یک مُثت سیم و پلاستیک و شیشه است! چقدر صحبت‌ها و مطالب آقا را در قلبت ضبط کرده‌ای و چقدر به کار برده‌ای؟! آن امتحانی که برای همه هست پیش می‌آید و پیش هم آمد، بسم الله! توجه کردید؟!

### عدم کفایت پرداختن به امور ظاهری در مسیر الهی

ما باید این مسئله را بدانیم که پرداختن به این مطالب و مجلس درست کردن و خطبه خواندن و صحبت کردن و بالای منبر رفتن جایگاهی ندارد! مثلاً در این مدتی که من دارم برای شما صحبت می‌کنم، آیا کسی از باطن من خبر دارد؟! اینکه آیا من خودم پای کار هستم یا نه و چه مقدار از این حدیث را در خودم محقق کرده‌ام؟ هیچ‌کس خبر ندارد و فقط خدا می‌داند!

بله، این را می‌دانیم که إن شاء الله به قلبمان دوست داریم و الحمد لله این یک مقدار را به توفیق خدا انکار نمی‌کنیم؛ اما آیا در مقام زبان و در مقام قلم هم پای کار هستیم، یا اینکه مصالح را در نظر می‌گیریم؟ آیا وقتی که می‌خواهم در اینجا حرفی بزنم، اول می‌سنجم که چه حرفی را بزنم که به صلاح باشد و حرفی که به ضرر من است به شما نگویم؟ چون مردم می‌گویند: «آقا، تو که خودت هم همین‌طور هستی، پس چرا داری این مطالب را می‌گویی؟!» لذا [برای اینکه این اشکال بر من وارد نشود]، اول بسنجم و مطالب را گزینشی انتخاب کنم و تعبیرهایی که می‌آورم تعبیری نباشد که دو روز دیگر به من ایراد بگیرند که «آقا، شما خودتان بالای منبر داد سخن دادید و چه کردید، ولی در عمل

<sup>۱</sup> سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۲۲.

«آیا مردم چنین گمان کرده‌اند که به مجرد آنکه بگویند: «ما ایمان آورده‌ایم» یله و رها شده و دیگر ایشان آزمایش نمی‌شوند؟!»

طور دیگری هستید!» لذا هر مطلبی را نگوییم و گزینشی حرف بزنم!

در این صورت معلوم می‌شود که در قسمت لسان نیستیم؛ حالا قسمت ید که دیگر بماند و اصلاً راجع به آن قسمت صحبت نمی‌کنیم که خیلی کار خراب است! فقط می‌گوییم: «خدایا، ما همان قسمت اول را داریم؛ امیرالمؤمنین را قبول داریم که حق است و این را می‌دانیم و دوست هم داریم که به دنبالش باشیم، ولی خودت کمک کن که آن دو قسمت دیگر مخصوصاً قسمت سوم هم نصیبمان بشود!» توجه کردید؟ و الاً خیلی‌ها هستند که به دنبال این مطالب و مسائل هستند، درحالی‌که اصلاً خودشان اهل این حرف‌ها نیستند؛ کتاب می‌نویسند، ولی خودشان به مطالب آن کتاب اصلاً باور ندارند! راجع به عرفان سخن می‌گوید، ولی خودش از هر منافقی منافق‌تر است! راجع به مطالب اولیاء خدا قلم می‌زند، درحالی‌که از همه کذابین کذاب‌تر و دروغگوتر است! آقا، حرف زدن که کاری ندارد؛ مثل یک نوار است که باز می‌شود!

### روایت امام صادق علیه السلام در ملاک بودن باطن افراد

امام صادق علیه السلام در آن روایت می‌فرماید:

«تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَائٍ خَطِيئًا مِصْقَعًا، وَلَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ!»<sup>۱</sup>

سخنوری و سخن گفتن و منبر رفتن یک فن است، ولی به هیچ وجه دلالت بر ایمان و صدق نیت و تقوا نمی‌کند! می‌گویند در سابق سخنورهایی بودند که وقتی صحبت می‌کردند افراد مسحور می‌شدند! سحر کلام، خودش مطلبی است؛ یعنی وقتی نگاه می‌کنی می‌گویی: «عجب، این شخص دیگر اول شخص معتقد به مسیر اولیا است، ببینید چطور حرف می‌زند!» نه آقا، این شخص منافق است و اصلاً اولیا و بزرگان و اهل بیت و امیرالمؤمنین را قبول ندارد؛ ولی وقتی که صحبت می‌کند مردم می‌گویند: «عجب آدمی است!» مثل حسن که شعر می‌گفت؛ تازه آن موقعی که شعر می‌گفت یک حال و هوایی پیدا کرده بود که پیغمبر فرمودند: «روح القدس کمکت کرده است!»

امام صادق می‌فرماید:

«شما کسی را پیدا می‌کنید که خطیب و سخنور است و آن قدر بر صحبت و خطابه اش مسلط است که یک "واو" را "لام" نمی‌گوید و خیلی بلیغ و رسا صحبت می‌کند! (یک ساعت صحبت می‌کند و از اول تا آخر صحبتش یک کلمه را تکراری نمی‌گوید!) اما قلبش از شب ظلمانی تاریک‌تر است!»

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲.

شب مُحاق دیده‌اید؟ شما در شب بیست و هشتم و بیست و نهم ماه اصلاً یک متری خودتان را هم نمی‌توانید ببینید؛ چون نور نیست! حضرت می‌فرمایند: «قلب این شخص از شب ظلمانی هم تاریک‌تر است!»

دیگر امام صادق چطور برای ما مثال بیاورد؟! می‌فرماید: «از شب ظلمانی که اصلاً هیچ روزنه‌ای برای نور وجود ندارد هم تاریک‌تر است!» آن چنان حرف می‌زند که می‌گویی: «اصلاً این شخص پای کار است و خودش یک رکن قضیه است!» خب سخنوری هم مثل بقیه هنرهای دیگر یک فن و هنر است؛ مثل آهنگری و نجاری است! آن کسی که نجار است، نجار است؛ حالا چه اینکه یک تخت بسازد یا یک وسیله حرام بسازد، هر دو یک فن و هنر است! آن کسی که مثلاً صدای خوبی دارد، یا این صدای خویش را در راه تبلیغ دین و اهل بیت و شعار اهل بیت صرف می‌کند که این می‌شود عمل مستحب و حتی عمل واجب و مورد رضای خدا؛ و یا این صدای خویش را در راه معصیت و مجالس لهو و لعب و عیش و عیاشی صرف می‌کند که این می‌شود عمل حرام! در هر دو صورت، صدا یکی است؛ ولی این‌طور نیست که حالا چون در مجالس اهل بیت آمده دیگر کارش درست است؛ نه خیر، باید ببینیم که داخل قلبش چه خبر است! خیلی‌ها صدای خوب دارند، ولی باید ببینیم که این صدا را در کجا مصرف می‌کنند؛ در مجالس اهل بیت صرف می‌کنند، یا در مجالس لهو و لعب صرف می‌کنند! پس همان‌طور که صدای خوب و سایر مسائل دیگر، یک مهنت و یک نوع فن و تخصص هستند؛ صحبت کردن و بالای منبر آمدن هم یک نوع فن و تخصص است و هیچ تفاوتی نمی‌کند!

واقعاً عجیب است! حضرت در ادامه می‌فرماید:

«و تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ تَعْبِيرًا [يُعَبِّرُ] عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمَصْبَاحُ! <sup>۱</sup>»  
شخصی را پیدا می‌کنی که اصلاً نمی‌تواند آنچه را در دلش هست به زبان بیاورد؛ (یعنی اصلاً سواد و بیان ندارد)، اما دلش مانند چراغ می‌درخشد!»

### حکایتی در صفای باطن حاج هادی ابهری و مشورت آیه‌الله میلانی با او

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند. یک نفر از بستگان و نزدیکان مرحوم آیه‌الله حاج سید هادی میلانی - رحمة الله علیه - برای بنده نقل می‌کرد که ایشان در بعضی از اشکالات و شبهات، با حاج هادی ابهری مشورت می‌کرد! با اینکه مرحوم میلانی مرد بسیار بزرگ و بی‌هوی و نازنینی بود و مرحوم آقا هم نسبت به ایشان علاقه داشتند و در تشییع ایشان - که در آن موقع ما در مشهد

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲.

بودیم - شرکت کردند و وقتی که در روزهای آخر کسالتشان به عیادت ایشان رفته بودند می فرمودند: «دیدم که ایشان حالت انقطاع خوبی پیدا کرده است و حالت انقطاعش حالت انقطاع خوبی است!»

مرحوم حاج هادی ابهری با مرحوم میلانی صیغهٔ اخوت و برادری خوانده بودند،<sup>۱</sup> همان طوری که مستحب است مؤمنین در امروز با هم صیغهٔ برادری بخوانند.<sup>۲</sup>

ایشان می گفتند که در بعضی از اشکالات و شبهاتی که برای مرحوم آقای میلانی پیش می آمد، از مرحوم حاج هادی ابهری استشاره می گرفت و با ایشان مشورت می کرد؛ درحالی که مرحوم حاج هادی ابهری اصلاً سواد نداشت و حتی اسکناس های آن زمان را از روی رنگ و شماره و نمره اش تشخیص می داد که چیست، یعنی در این حد بود! حتی ایشان امضا هم بلد نبود و یک مهر برایش درست کرده بودند که در یک کیسه داخل جیبش گذاشته بود و هر جا که می خواست امضا کند، آن مهر را درمی آورد و خیس می کرد و مهر می زد! خود من هم آن مهر را دیده بودم.

در مواردی که برای این مرجع بزرگ شبهه پیش می آمد و نمی توانست آن مشکل را حل کند، با حاج هادی ابهری مشورت می کرد و هر چه او می گفت، واقعاً ترتیب اثر می داد و عمل می کرد! پس معلوم می شود که یکی دو مورد نبوده است، بلکه تجربه داشته و انجام می داده است.

بعداً از حاج هادی می پرسید: «حاجی از کجا می فهمی؟!» می گفت: «وقتی که مطلب به من عرضه می شود، نگاه می کنم و می بینم که آن قسمت نور دارد و این طرفش تاریک است، لذا می گویم این کار را بکن یا نکن!» چون همیشه مسائل دو طرف دارد؛ انجام بده یا انجام نده! این کار را بکن یا این کار را نکن! خب این به خاطر این است که «قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمَصْبَاحُ؛ قلبش مانند مصباح می درخشد و صدق نیت دارد!»

در نقطهٔ مقابل، آن شخص می رود بالای منبر و یک ساعت راجع به علی حرف می زند، ولی قلبش مانند شب تاریک و ظلمانی است و جز کدورت و ظلمت چیز دیگری از او افاضه نمی شود؛ اما این شخص که حتی نمی تواند صحبت کند و وقتی صحبت می کند شش تا غلط دارد، می گوید: «می بینم که این قسمت نور دارد و آن قسمت ظلمت دارد؛ لذا می گویم این کار را بکن و آن کار را نکن!» مسئله این است.

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ج ۳، ص ۱۴۶.

<sup>۲</sup> مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۷۹، به نقل از زاد الفردوس.

## اصحاب واقعی و خیانتکار امیرالمؤمنین علیه السلام

مطالب دیگری در ذهنم بود که می‌خواستم آنها را خدمت رفقا بگویم، ولی ظاهراً بیش از این مجوز ندارم و اختطرها یکی پس از دیگری دارد می‌آید؛ لذا دیگر صحبت را تمام می‌کنم، چون الحمدلله همه اهل اطلاع و اهل مطلب و اهل بخیه هستند. می‌گویند که ناصرالدین شاه به دنبال خیاط می‌گشت که یک چیزی برایش بدوزد، دید که پرده دوزها هم آمده‌اند! گفت: «شما دیگر چرا آمده‌اید؟!» گفتند: «ما هم اهل بخیه هستیم!»

الحمدلله همه شما مطالب را در صحبت‌های مرحوم آقا - رضوان الله علیه - و دیگر بزرگان شنیده‌اید و در نوشته‌هایشان دیده‌اید! عزیز من، ایشان هجده جلد/مقام شناسی را برای چه موقع نوشت؟ برای همین امروز ما نوشت که چشم و فهممان را باز کنیم و سر به هر جا نسپریم! نکند خدای نکرده ما جزء آنهایی باشیم که دم از ولایت امیرالمؤمنین می‌زنند، ولی بعداً بر سر سفره معاویه می‌نشینند و به دربار شام می‌روند! آیا آن کسانی که صحبت با امیرالمؤمنین را درک می‌کنند، ولی بعداً به واسطه بعضی از اشکالات و بعضی از صعوبات و مسائل به دربار معاویه پناه می‌برند و به شام می‌روند و باعث تأیید جبهه مخالف علی می‌شوند، تا جایی که معاویه آنها را به مسجد اموی می‌برد و به مردم نشان می‌دهد و می‌گوید: «نگاه کنید، اینها اصحاب علی هستند که از پیش علی به اینجا آمده‌اند!» از اصحاب [واقعی] امیرالمؤمنین به حساب می‌آیند؟!

آن کسی که دم از ولایت می‌زند، ولی هم‌اکنون در مجالسی شرکت می‌کند که قطعاً مورد غضب و سخط امیرالمؤمنین است، دارد دروغ می‌گوید!  
آن کسی که دم از ولایت می‌زند، ولی با افرادی حشر و نشر دارد که قطعاً می‌داند آن افراد در جبهه مقابل جبهه ولایت قرار دارند، والله العظیم دارد به ولایت دروغ می‌گوید و دارد به ولایت خیانت می‌کند!

### معنای تمسک و متمسک

شما خیال می‌کنید همین که بگوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ [بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟] حمد خدایی که ما را از متمسکین [به ولایت امیرالمؤمنین قرار داد!]» مسئله تمام می‌شود؟! تو کجا تمسک کرده‌ای؟! تو که به روی علی شمشیر کشیده‌ای کجا تمسک کرده‌ای؟! کجای کار تو تمسک است؟! تو که در فلان مجلس که مجلس ضد ولایت است شرکت می‌کنی، در واقع به روی علی شمشیر کشیده‌ای؛ گرچه به حسب ظاهر می‌گویی من متمسک هستم! تو که با کسی رفاقت

می‌کنی که در مقابل ولایت ایستاده است، در واقع به روی علی شمشیر کشیده‌ای و در شب نوزدهم بر فرق او ضربت زده‌ای! تو همان شخص هستی، گرچه می‌گویی که من دنباله رو علی هستم! متمسک به کسی می‌گویند که پایش را جای پای علی بگذارد!

## علی و حسین زمان یعنی امام زمان علیه السلام

امروز روزی است که ما باید ببینیم که علی در این زمان کیست؟ حسین زمان کیست؟ امروز آن امیرالمؤمنینی که پیغمبر در روز عید غدیر دستش را بالا برد و به مردم فرمود با این علی بیعت کنید - نه با هر شخصی که اسمش علی است - امام زمان است! اگر ما حسین زمان داریم، او فقط یک نفر است؛ اگر ما علی زمان داریم، او فقط یک نفر است؛ اگر ما امام سجاد زمان داریم، او فقط یک نفر است؛ اگر ما امام صادق زمان داریم، او فقط یک نفر است؛ او حضرت بقیة الله است!

پس امروز روز بیعت ما با امام زمان است و ما داریم با امام زمان بیعت می‌کنیم. [مصدق] «الأئمة المعصومين» در دعای «الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية أمير المؤمنين والأئمة المعصومين عليهم السلام!»<sup>۱</sup> امام زمان است؛ لذا باید بگوییم: «حمد خدایی را که ما را متمسک کرده است!»

تمسک یعنی چنگ انداختن. آن کسی که دارد در دریا غرق می‌شود و برایش یک طناب می‌اندازند و می‌گویند بگیر و یک دفعه چنگ می‌زند، به این کار تمسک می‌گویند؛ ولی کسی که مثلاً می‌آید و این پرده را کنار می‌زند، به این کار تمسک نمی‌گویند! آن کسی چنگ می‌زند که در حال مردن و غرق شدن و هلاکت، یک دفعه می‌بیند که یک ریسمان یا یک دست به کمکش آمد. این را تمسک می‌گویند! پس معنای تمسک را بفهمیم و از خدا بخواهیم که در امروز این معنا را نصیب ما کند و به ما توفیق تمسک به ذیل ولایت امام زمان علیه السلام را عنایت کند که هرچه هست از ناحیه خدا است!

## روز غدیر، روز تجدید بیعت با امام زمان علیه السلام

امروز روزی است که ما باید با ولایت تجدید بیعت کنیم؛ یعنی بگوییم: «تا حالا هرچه بود گذشت، از امسال شروع می‌کنیم و امروز را که روز عید غدیر است، روز اول سال خودمان قرار می‌دهیم!» پس باید ببینیم که امامان چه می‌خواهد! در کجا سخن بگوییم و در کجا ساکت باشیم؛ چون در هر جایی هم نباید حرف زد! فقط باید در همان جایی که مورد رضای او است قدم برداریم و رضای

<sup>۱</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۴، با قدری اختلاف.

او را بر رضای خودمان برتری بدهیم! باید خودمان را در فضای آن زمان قرار بدهیم! اگر این طور باشیم، همان منتظری خواهیم بود که منتظر ظهور حق توسط مهدی موعود و فرزند آن علی علیه السلام است و دیگر در همان راستا حرکت می‌کنیم و در همان جریان و فضای غدیر قرار می‌گیریم.

### معنا و مفهوم عمامه گذاشتن

توفیقی که امروز خداوند نصیب عده‌ای از دوستان و اخلاقی ایمانی و روحانی کرده است، این است که می‌خواهند از امروز این روش را خیلی محکم‌تر و پابرجاتر و با استقامت بیشتر در پیش بگیرند! آن کسی که می‌خواهد معمم بشود، [باید بداند که این کار] فقط [صرف] گذاشتن یک عمامه و [انجام] رسم و رسومات نیست، چون این رسم و رسومات در کلیساها هم برای آنهایی که می‌خواهند کشیش بشوند وجود دارد، پس بین ما و آن کشیش‌ها و خاخام‌ها چه فرقی وجود دارد؟! آیا [ثمره] امروز برای ما فقط صرف عوض کردن یک لباس است، یا اینکه [ثمره‌اش این است که] می‌خواهیم آن چیزی را که افراد در آن زمان باید به آن ترتیب اثر می‌دادند و ندادند محقق کنیم؟! امروز روزی است که باید با این تغییر لباس و چهره، خودمان را در همان مجرای قرار بدهیم که رسول خدا، امیرالمؤمنین را در آن مجرا قرار داد؛ و آن مجرا عبارت از تبلیغ رسالت الهی و رساندن خیر و صلاح مردم به آنها است!

ما باید این مسئله را مدّ نظر قرار بدهیم و بدانیم که اگر از ما عمل یا صحبت یا تصرفی سر بزند که خدای نکرده باعث بشود حتی به اندازه یک دقیقه نسبت به معتقدات و باورهای یک شخص خدشه‌ای وارد بشود، و یا برای آنچه امام وظیفه دارد که از طرف خدای متعال به مردم ابلاغ کند [مانعی پیش بیاید]، باید در روز قیامت پاسخ‌گو باشیم! خیلی مسئله حساس است! هم‌چنین اگر از ما حرفی سر بزند و یا قدمی برداریم که به واسطه آن، رفتار و معتقدات و دین مردم تصحیح و اصلاح بشود، باید بدانیم که اجر این کار نهایت ندارد!

### اهمّیت و پاداش هدایت افراد

لذا پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمودند:

«يا عَلِيُّ، لئن يَهْدِيَ اللّهُ عَلِيَّ يَدِيكَ نَسَمَةَ خَيْرٍ مِّمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ!»<sup>۱</sup> «اگر یک نفر به دست

<sup>۱</sup> مجمع البيان، ج ۵، ص ۱۱۳.

الکافی، ج ۵، ص ۲۸: «عن السّکونی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين صلوات



تو هدایت پیدا کند (یعنی بفهمد که چه می‌کند و راه و اعتقادش را عوض کند و مسیرش را برگرداند؛ تا امروز این کار را می‌کرد، از امروز می‌فهمد که اشتباه کرده و باید این کار را انجام بدهد!) نفعش برای تو از آنچه خورشید بر آن بتابد بیشتر است! (یعنی اجر این کار برای تو حدی ندارد!)»

این دو مسئله بسیار مهم است و ما باید آنها را در نظر بگیریم.

### دعای آخر مجلس

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأُئِمَّةِ الْمَعْصومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَ تُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»<sup>۱</sup>

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.»<sup>۲</sup>

جهت تعجیل در ظهور باطنی و ظاهری حضرت و تشرّف به زیارت و لقای آن حضرت، یک

صلوات ختم کنید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

---

اللَّهُ عَلَيْهِ: بَعَثَنِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى الْيَمَنِ وَ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ! وَ أَيُّمُ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيَّ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ، وَ لَكَ وَ لَأَوْهٌ يَا عَلِيُّ!»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به یمن فرستاد و به من فرمود: ای علی، با کسی پیش از آنکه او را به اسلام دعوت کنی کارزار ننما! و به خدا سوگند، اگر خداوند کسی را به دست تو هدایت نماید برای تو بهتر است از هر آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب نماید، و تو مولای او خواهی بود!» (محقق)

<sup>۱</sup> تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۱۱، فرازی از دعای افتتاح.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۶۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۶۳۰، با قدری اختلاف در مصادر.